



✪ محمود بهمنی

با آینه سپیده برمی گردی
در مردم چشم ما سحر می گردی
تو قاعده رصد شدن را بلدی
می آیی و باز جلوه گر می گردی
هر بار تو را به العجل می خوانم
عین غزلی و تازه تر می گردی
باران به بهانه‌ی شما می بارد
این است که خالق اثر می گردی
یک سینه غزل فدایت آقا بر گرد
دیربست که غایب از نظر می گردی
از پنجره‌های رو به ساحل یک روز
با آینه‌های رفته برمی گردی

ای خیال تنهایی ام

✪ مرضیه محمدی فرد

خیره‌ی خیره

تا عمق نگاهت می‌روم

در جستجوی قطره‌ای یاد

دریای دلم لبریز از باختن است

آه

چه بی پروا می‌گردم

انگار نه انگار که تو هنوز هم همان پرستویی...

✪

می‌بینی!!!!، هنوز دل‌سنگی؟

ای خیال تنهایی ام

ای طوفانی‌ترین سکوت

آرام‌تر از همیشه

بخواب

نمی‌گذارم غرق شوی

تا ابد به انتظارت

بیدار می‌مانم.



مرا از یاد مبر

✪ رؤیا حدادیان

ای کاش می‌دانستی دلم با گرمای وجود تو آرام می‌گیرد.

اشکهایم با نوازش دستهای تو، پاک می‌شوند.

ای کاش باور می‌کردی که یاد تو در دفتر قلبم شکوفه کرده و چشم‌هایم به امید دوباره دیدنت به انتظار نشسته و به خاطر تو است که خسته نمی‌شود.

من تو را در پهنای دلم جای دادم و با اشک شوقم سیرابت کردم تا عشقت در دلم جاودانه ریشه کند و جوانه زند.

پس مرا از یاد مبر که ریشه در عمق وجودم داری.



زندگی

✦ عیسی نوروزی

خسته‌ی راهی درازم زندگی

پرنشیب و پرفرازم زندگی

می‌دهم تاوان عمری عاشقی

نی شده محرم به رازم زندگی

می‌کشی این لاشه را بر روی دوش

غیرت را من بنازم زندگی

این قمار آخری را ساده گیر

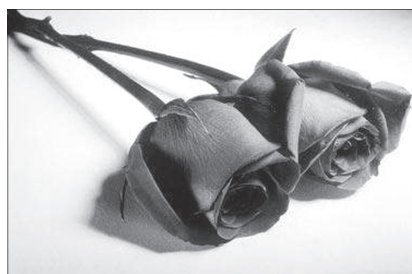
شاید این بازی بنازم زندگی

شرط انصافت کجا شدن نارقیق

برده‌ای در چنگ، بازم زندگی

در تلاطم‌های امواج تو، من

تا کجا باید بنازم زندگی



بارون

✪ مرضیه قربانی‌زاده

بزن بارون، بزن آشفته هستم

بزن تازی بزن با نبض دستم

بیار، ای اشک دیده، ای هیاهو

بیار از گوشه‌های چشم مستم

کجایی؟ مُردم از بی هم‌صدایی

بیا سر کن حدیث آشنایی

کجایی؟ بی تو می‌گیرد دل من

تکن دیگر تو آهنگ جدایی

بزن تا با تو گویم شعر سازش

از آن ایام سرد بی‌نوازش

بزن تا با هم آوازی بخوانیم

بخوانیم آنچه این دل کرده خواش

میام دیدارت ای بارون زیبا

بزن بر قلب این تنهای تنها

فقط من باشم و دنیای بارون

بیاریم همچو چشمان زلیخا

شویم آغوش در آغوش دریا

بخوانیم نغمه‌ها در گوش دریا

بمانیم تا ابد در گوشه‌ی دل

صفای یاد نوشا نوش دریا



✪ مریم هاشمی

غم چشمان پراشک مرتهاتومی نمی

غم دل باتومی گویم خداتها تومی نمی

تومی نمی که گلگینم، تومی نمی که دلگیرم

هزاران درد و غم دارم از این دنیا که سیرم

شدم من مرکلی تنها که در طوفان و در باوم

سگت غم گلویم را سکوئی پر ز فریادم

نمی در سینه‌ام خسته که می سوزد گلوی من

چه سود از این بهره‌فریاد، که می آید به سوی من

دلم در سینه‌ی تاب است می کوبد بر این دیوار

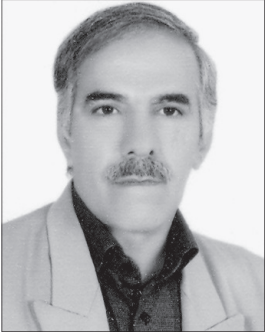
نخام خیس و تبار است و شب تا سحر بیدار

جدا از شانه، بستم، برگ سبزی تخم می دویش

تومی دانی خدای من پر از دردم پر از تشویش

به فریاد دلم رس تا نباشم بی کس و تنها

مگر خیر از تو هم دارم کسی دیگر در این دنیا؟



خاکستر به خاکستر

(نگاهی به اثر دراماتیک، هارولد پینتر، ترجمه‌ی رضا دادویی)

✪ محمد (مجبی)

« وقتی انسان در برابر خدایان به جواب‌گویی می پردازد، می خواهد بدان وسیله رضایت و خرسندی را که طلب می کند، به خود ارزانی دارد، به خود اجازه می دهد که شادمانی را جانشین نومییدی سازد، افسانه‌ی رستخیزمردگان، نمایشواره‌ای که در مصر انجام می‌شد، بیان احتیاج شدید و سیری ناپذیر بشر است، به آن اعتقادی که مرگ را پدیده‌ای ظاهری و زود گذر می‌نگرد، انسان با تماشای تناوب لایتغیر فصول، خود را مجاز می‌داند تا به بازگشت ابدی حیات در نبات و جماد و انسان معتقد باشد، با آگاهی به اینکه، بیان این اعتقاد به شکل مکالمه بسیار قوی تر و گویا تر می‌گردد.

اینجاست که تردید و اضطراب به قطعیت و اطمینان مبدل می‌شود، او خود را با حرکت متناوب جهان در می‌آمیزد و از این آمیزش، برای آرامش مطلق خود ماهی می‌گیرد، آرامش مطلق اما موقتی! چرا که شک و اضطراب دوباره باز می‌گردد و از این روست که تئاتر در هر عصری، به سوی همان تناوب، امید و اضطراب روی می‌آورد و به بیان نومییدی‌ها می‌پردازد که در بطن آنها روشنی و امید است، و امید‌هایی را نشان می‌دهد که از دست اضطراب در امان نیستند! (پیرامه، توشار، تئاتر و اضطراب بشر، ص ۱۳)

تئاتر نو: نیمه دوم قرن بیستم، مکتبی خیالی به وجود می‌آید که زاینده‌ی جنگ است، خرابی و حرج و مرج و آدم‌کشی و بیداد جنگ باعث می‌شود تا عبث‌گرایی متولد شود که در آن نومییدی و اضطراب بشر به آ آینده‌ی جهان پدیدار گشت! و زبان حال افرادی شد که به ثبات و قوام هیچ چیز امید نداشتند! دادانسیم از چهار چوب هر نظامی فراتر می‌رود، تلاش آن در بهم ریختن انواع هنری و ویران کردن مرزهای موجود بین هنر و ادبیات و صنایع است، بدین جهت به تروریسم عالم اخلاق و هنر ملقب گشت.

تئاتر نو، عرف مرسوم را بهم ریخت، بخاطر ابهامی که ایجاد کرده بود؛ عده‌ای آنرا پوچ می‌دانستند، اوژن یونسکو که خود از پیشروان این تئاتر بود، آنرا حیرت آور نامید نه پوچ، و معتقد بود که در عالم همه چیز منطقی است و پوچ وجود ندارد، تئاتر نو، اصول تئاتر پیش از خود را دگرگون کرد.

(Absurd): پوچ یا عبث که نامش از تأثیر جنگ جهانی دوم و دنیایی است نومیید و مضطرب، دنیایی با ویژگی‌ها و ارزش‌های جدید، که امید انسان به پایان ستم را به یأس مبدل می‌کند، هراس و اضطراب بشر از عاقبت خویش؛ گشتارهای جمعی و نابودی جهان و هدر رفتن همه‌ی کوشش‌ها؛ برای صلح و رعایت حقوق بشر؛ با فقدان معنوی و روبرو گشت، فاجعه‌ی هولناک آشویتز، داخائو، هیروشیما و مرگ پنجاه میلیون نفر انسان گناهکار و بیگناه، خط پایانی بر امید انسان کشید.

تئاتر نو، با نمایش محاکمه‌ی کافکا شروع شد و به دنبال آن اوژن یونسکو با آوازه خوان طاس و ساموئل بکت با در انتظار گودو و وارتور آدامف با مانور بزرگ و کوچک و حمله، وادوارد آلبی با چه کسی از ویرجینیا ولف می‌ترسد، به تنبیت تئاتر نو پرداختند و فرانسه مکانی شد برای انتشار این نوع افکار، و نقطه‌ی مشترکشان مقابله با تئاتر جاه افتاده‌ی مرسوم بود و تئاتر پیشرو لقب گرفت، کسانی که آنرا پوچ نامیدند تحت تأثیر ابهام و عدم وضعی بودند که در این نمایشنامه‌ها وجود داشت، در این کارها نه شخصیتی وجود دارد، نه ماجرای، بلکه سازو کار خالص تئاتر و انتزاعی‌ترین است، از هر گونه تمثیل و نماد گرایی عاری ست، در نتیجه می‌توان گفت که ملموس تر و انضمامی تر از آن وجود ندارد اما تغییر کوچکی کافی است، که مضحکه‌ی این تئاتر به تراژدی تبدیل شود.

هارولد پینتر؛ ۱۹۳۰ میلادی در لندن به دنیا آمد، در جوانی شعر می‌سرود و برای مجلات مجلی می‌فرستاد، از رفتن به خدمت سربازی سر باز زد و در دادگاه علت آنرا ندای وجدان نامید! دادگاه او را به پرداخت مبلغی جریمه کرد، او در آکادمی هنرهای سلطنتی لندن پذیرفته شد و مدت‌ها با نام مستعار همراه یک گروه هنری به اجرای آثار شکسپیر پرداخت، ۱۹۵۶ به نوشتن رمان و نمایشنامه روی آورد، اولین نمایشنامه اش به نام اتاق، ۱۹۵۷ در دانشگاه بریستون به صحنه رفت. دومین اثرش مستخدم ماشینی بود، سال ۱۹۵۸ نمایشنامه جشن تولد، در تئاتر هنری کمبریج و سپس در تئاتر لیریک لندن به صحنه می‌رود که با شکست روبرو شد، شکست این نمایشنامه سبب شد تا پینتر به نمایشنامه‌های رادیویی و تلویزیونی روی آورد و باعث شهرت او شود، از سال ۱۹۵۹ تا ۶۷ میلادی آثاری چون: سرایدار که نخستین نمایشنامه بلند او در سه پرده است و بهترین نمایشنامه سال ۶۰ انگلستان را به خود اختصاص می‌دهد، کلکسیون، فاسق، خاکستر به خاکستر از کارهای دیگر اوست، فیلمنامه‌ها عبارتند از: کدوخورها، کوئیلر، تصادف، جشن تولد، واسطه، پیشخدمت، آخرین نواب، سال ۱۹۶۶ درجه افتخاری امپراطوری را از ملکه انگلستان می‌گیرد. پینتر، واقعیت را با همان نام واقعیت به باد حمله می‌گیرد، ولی بجای آن حقیقت ژرف روابط انسانی که از طریق زبان به دست می‌آید، برایش اهمیت دارد! در آثار او دونفر در یک اتاق، دری که به بیرون باز می‌شود، رو به ترس و مجهول و غیر قابل پیش‌بینی، چهره‌ی واقعی تئاتر پینتر، از حفرانه‌ترین تجارب روزمره استفاده می‌کند و آن را بطور شاعرانه و نامحسوس به مسایل لاینحل هستی و زندگی مبدل می‌کند.

خاکستر در خاکستر: اثری مجهول و ناشناخته و غیر قابل تصور است که مسایل مبتلا به‌ی زمان را، با بیانی رمز آلود مطرح می‌سازد، با اینکه در مکان و زمان به وقوع می‌پیوندد، اما مرزهای زمان و مکان را درمی‌نوردد، مکان اغلب نمایشهای پینتر، یک اتاق است، در واقع نقطه آغاز کار او، رجعتی است به برخی از اصول اولیه‌ی درام؛ نمایش‌های خالص و تهی از جنبه‌های ادبی، یک اتاق و دو آدم و توهم شاعرانه‌ای از انتظار و وحشت دنیای خارج از اتاق، مضمون: انسان یا انسانهایی است که از جهان ترسناک خارج گریخته‌اند و به گوشه‌ای پناه آورده‌اند.

آدمها: دولین (مرد) ربکا (زن) هر دو چهل و چند ساله، اوایل غروب تابستان، خانه‌ای در بیرون شهر، اتاقی در طبقه‌ی همکف با پنجره‌ای بزرگ که باغی از دور در آن نمایان است، دو چراغ، دو صندلی، اتاق به مرور زمان و در طول نمایش تاریکی می‌شود و چراغها روشنتر می‌شوند، اما اتاق را روشن نمی‌کند، در آخر نمایش اتاق و منظره‌ی پشت آن کاملاً محو می‌شوند! مرد ایستاده وزن نشسته، دولین از ربکا می‌خواهد تا فردی را برایش معرفی کند، تا بتواند با وصف او به هوش بی‌ببرد و از قضیه‌ی سر در بیاورد، قضیه‌ای که معلوم نیست برای چه مطرح می‌شود! لابه‌لای گفتار مبهمی که بین زن و مرد مطرح می‌شود و هیچکدام پاسخ مناسبی به سوال طرف مقابل نیست، ولی پاسخی است به مجهول بودن جهان و هستی و انسان و روابط انسانی، و همه‌ی نیازهایی که باعث احتیاج و خشم و جنایت است که آنهم، رمز آلود و مبهم مطرح می‌شود.

ادامه دارد...

منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه ارسال نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح‌پذیر

